

## در ستایش میهن پرست نبودن

بیژن کیارسی

در روزهای ششم و هفتم ماه جولای سال ۱۹۳۶ به منظور دفاع از ایده‌ی بازی‌های المپیک کنفرانسی در پاریس برگزار می‌شود که در آنجا از *توماس مان*، نویسنده‌ی آلمانی تحت تعقیب دولت نازی، نیز به عنوان سخنران دعوت می‌شود. *توماس مان* اولین نویسنده‌ی آلمانی است که موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل ادبی (۱۹۲۹) شده است و بسیاری در آن زمان او را در کنار *برتولت برشت* تأثیرگذارترین نویسنده‌ی زنده‌ی آلمانی-زبان می‌دانستند.

*مان* در جای‌جای سخنرانی‌اش به برگزاری بازی‌های المپیک آن سال در *برلین* می‌تازد و در گوشه‌ای از سخنرانی خود می‌گوید:

«رژیمی که پایه‌هایش بر اساس کار اجباری و برده‌داری شکل گرفته شده، رژیمی که در تدارک جنگ است و بر پایه‌ی تبلیغات مزورانه بنا نهاده شده است؛ چنین رژیمی چگونه می‌تواند به ورزش صلح‌آمیز و به آزادی‌های ورزشکار احترام بگذارد؟ به باور من، آن دسته از ورزشکاران بین‌المللی که به *برلین* بروند، در آنجا چیزی جز *گلا دیاتورها*، *زندانیان* و *دلقک‌های دیکتاتوری* نخواهند بود که در حال حاضر خود را «آقا»ی جهان احساس می‌کند!».

زمان زیادی گذشت تا افکار عمومی جهان بعد از جنگ جهانی دوم با این سوال روبرو شود که چرا بازی‌های المپیک در آن سال از طرف دیگر کشورها بایکوت نشد؟

در آن سال‌ها اگر صدایی هم مانند صدای *توماس مان* به مخالفت برخاست شنیده نشد؛ و یا اگر اقدامی در مخالفت به برگزاری بازی‌ها در *برلین* در حال شکل گرفتن بود، حمایت یا دیده نشد.<sup>۱</sup>

با اعلام دولت آمریکا مبنی بر این که تیم آمریکا از طرح بایکوت بین‌المللی حمایت نمی‌کند و این کشور ورزشکارانش را به بازی‌های المپیک در *برلین* اعزام می‌کند، تقریباً تمامی کشورها نیز ورزشکاران خود را به آن شوی تبلیغاتی «نازی‌ها» اعزام کردند؛ و *هیتلر* و حکومت نازی با بهره‌برداری تبلیغاتی از آن بازی‌ها موفق به بزک کردن چهره‌ی آلمان آن روزها شدند و به تمام اهداف مد نظر خود از برگزاری المپیک *برلین* رسیدند.

۱ <http://www.dhm.de/~jarmer/olympiaheft/olympia3.htm>

۲ در آن سال از طرف مخالفان شرکت در المپیک *برلین* کوشش شد که ورزشکاران کشورهای مختلف در شهر *بارسلون* جمع شوند و یک ضد المپیک آنجا برگزار شود؛ که با توجه به شعله‌ور شدن آتش جنگ داخلی در اسپانیا این اقدام عملی نشد.

انگار جهانیان باید با چشمان خود جنایت و کشتار در سرتاسر جهان در جنگ جهانی دوم را می‌دیدند تا درک کنند که قدرت گرفتن هیتلر یک درام آلمانی نیست، بلکه یک تراژدی جهانی است.

امروز هنگامی که کتاب‌ها و مقالات تاریخی را بررسی می‌کنیم، آن سخن نویسنده‌ی سالخورده در کنفرانس پاریس به خوبی برجسته می‌شود که ورزشکاران شرکت کننده به مثابه «دلکانی» شدند که نه تنها «صلح» و «آزادی» و «احترام» نیاوردند، بلکه به استقرار پایه‌های جنون نیز کمک کردند. آلمان در آن سال مدال‌ها را درو کرد، اما امروز آلمانی‌ها از برگزاری آن المپیک با شرمساری یاد می‌کنند و از نتایج ورزشی به دست آمده به درستی فاصله می‌گیرند.

از جام جهانی ۱۹۷۸ در آرژانتین به عنوان غم‌انگیزترین جام جهانی تاریخ و یکی از صفحه‌های سیاه رخدادهای ورزشی نام برده می‌شود. در آن دوران، آرژانتین زیر چکمه‌های دیکتاتوری نظامی رنج می‌کشید؛ نظامیان به رهبری ژنرال خورخه رافائل ویدلا در سال ۱۹۷۶ با کودتای نظامی به قدرت رسید و با این فلسفه که «در صورت لزوم آن قدر آرژانتینی باید کشته شود تا بار دیگر این سرزمین امن شود»، جان‌های معترض را شخم می‌زدند تا به وجود خویش امنیت ببخشند.

فیفا در آن سال دلیلی برای عدم برگزاری بازی‌ها در آرژانتین نمی‌بیند و جهان بار دیگر چشمان خود را می‌بندد؛ تیم‌های کشورهای راه‌یافته به جام جهانی ورزشکاران را به آرژانتین اعزام می‌کنند، فوتبال در استادیوم‌های آرژانتین جریان دارد و در خیابان‌ها سیاست و مرگ حکمرانی می‌کند. توماس مان مرده است اما شبح‌اش، به همراه شبح سی‌هزار مبارز آرژانتینی کشته و ناپدید شده، در اطراف سیرک جهانی فوتبال در بوئنس آیرس و دیگر شهرهای آرژانتین پرواز می‌کند. آرژانتین قهرمان جام می‌شود، اما باز امروز مردم آرژانتین از آن بازی‌ها و نتایج به دست آمده فاصله می‌گیرند و تنها با افتخار از دست‌ندادن لوییز سزار منوتی سرمربی تیم آرژانتین با ژنرال ویدلا در زمان اهدای جام سخن می‌گویند؛ انگار همیشه زمان باید بگذرد تا افکار عمومی مسائلی گاه بدیهی را به صورت عینی و ابزکتیو بررسی کند.

هرچند که سیستم‌های مختلف سیاسی به همراه دستگاه‌های تبلیغاتی‌شان در حال انتشار این تفکرند که ورزش پدیده‌ای سیاسی نیست، اما نتایج بررسی‌ها و مشاهدات چیز دیگری را نشان می‌دهد.

در ایران مساله آن قدر بدیهی است که برای ندیدنش انسان باید عامدانه خود را به ندیدن بزند؛ دستگاه تبلیغاتی حکومت اسلامی علاوه بر اعزام ورزشکارانش به رخدادهای ورزشی - و در حال حاضر حضور فوتبال‌بالیست‌ها در جام جهانی - تمام بازوهای تبلیغاتی خود را نیز به کار می‌گیرد که زیر واژه‌هایی همچون «شکوه»، «افتخار»، «غیرت»، «شرف»، «میهن‌پرستی»، «عظمت» و... انسان را خرد کند و از جمعیت یک توده‌ی «متحدالشکل میهن‌پرست» بسازد، تا اگر صدایی هم برخاست تا به ما گوشزد کند که با این واژه‌ها در طول تاریخ ما را به مراسم «ختنه‌سوران ذهنی» برده‌اند در نطفه خفه شود و یا توسط همان توده‌ی «میهن‌پرست» سرکوب شود.

بی‌گمان انگیزه‌ی نوشتن این مقاله پاسخ به این عقیده است که «ورزش سیاسی نیست» و یا «ما از تیم فوتبال ایران حمایت می‌کنیم و نه از جمهوری اسلامی»؛ و یا عقایدی که در طول این همه سال جز جنگ زدن به ریسمان پاره‌ی تفکرات «ناسیونالیستی»، «شوونیستی» و گاهن «فاشیستی» اساس دیگری نداشته است و با ادبیاتِ سران حکومت اسلامی تنها آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریخته است.

«تیم فوتبال جمهوری اسلامی ایران» در برزیل آتش و دود و درد و فقر این روزها به میدان رفته است تا با «غیرت» خویش از «شرف» و «شکوه» و «عظمت» رژیم اسلامی ایران «میهن‌پرستانه» دفاع کند و برایش «افتخار» بیافریند. در این فضای جدی نکته‌های طنز نیز کم نیستند، طنزی سیاه اما واقعی؛ مرزها به هم خورده است، همان‌طور که جمهوری اسلامی در طی تمام این سال‌ها آگاهانه مرزها را جابه‌جا کرده است، تا آنجا که رضا پهلوی برای سربازان ورزشی حکومت اسلامی پیام تبریک می‌فرستد تا جهان بار دیگر نظاره کند که نیروهایی که خود را اپوزیسیون می‌دانند چگونه برای خود «شیشکی» می‌کشند.<sup>۲</sup>

کیست که نداند که در ایران همیشه ورزش نیز همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی توسط سیستم نظامی و امنیتی هدایت و سازماندهی شده و می‌شود؛ تا حکومت اسلامی بر پایه‌ی موفقیت‌های ورزشی-فرهنگی به اهداف سیاسی و اجتماعی خود برسد. سپاهیان و امنیتی‌ها که در دهه‌ی شصت توپخانه‌ی جنگ را هدایت و در داخل گریبان نیروهای مبارز را دشنه‌آجین می‌کردند، سال‌هاست که با هدایت ورزش دل به توپ فوتبال بسته‌اند و همیشه در برهه‌های تاریخی در زمان مناسب توپ را حتا به زمین نیروهای مبارز انداخته‌اند تا اگر کسی هم به مخالفت سخنی بگوید با انگ «وطن‌فروش» و «خائن» سرکوب شود، و همچنان اسم به لیست جنایت اضافه می‌کنند. چهره‌های بزک کرده‌ی این‌روزهای ایرانیان در سرتاسر جهان، که نقش به نقش و نگار ایرانی-اسلامی شده است، خواسته و یا ناخواسته کمک به بزک چهره‌ی کره سیستم سیاسی در ایران می‌کند. فارغ از هر نتیجه‌ای که در زمین مسابقه رقم بخورد، برنده حکومت اسلامی در ایران است که با فرستادن تصویری یکدست و یگانه از چهره‌ی ایرانیان در داخل و خارج مرزهایش برای بقای خویش بهره‌برداری تبلیغاتی می‌کند.

شاید یادآوری این نکته رنج‌آور باشد که سی و سه سال پیش در چنین روزهایی بود که ماشین کشتار رژیم اسلامی روزانه ده‌ها تن از مبارزان را در زندان و خارج از زندان به گلوله بسته بود؛ اما رنج واقعی آنجاست که این روزها نشانه‌های سیاسی حکومت فاشیستی اسلامی ایران نقش ماتیک بر چهره و دامن و شنل و کلاه بر تن را ایفا می‌کند، حتا بر چهره و تن کسانی که شاید خود روزی از آن واقعه به نحوی معجزه‌آسا جان سالم به در برده‌اند.

تاریخ به طور یقین به حضور تیم فوتبال ایران اشاره‌ای نخواهد کرد و این حضور فقط به درد مسائل آماری می‌خورد، اما ماشین سرکوب و کشتار سیستماتیک جمهوری اسلامی و اندوه و درد حاصل از مبارزات سرکوب شده چند خطی را به خود اختصاص خواهد داد؛ همان‌گونه که انسان امروز با تاسف و تحقیر به آلمان‌های

حاضر در رقابت‌های المپیک ۱۹۳۶ می‌نگرد و حضور دیگر کشورها را تقبیح می‌کند، اما در مقابل به یاد توماس مان و دیگرانی که ضد سیستم فاشیستی مبارزه کردند و حاضر به مصالحه در هیچ مقطع تاریخی با نازی‌ها نشدند با احترام برمی‌خیزد و با افتخار از عمل آنان سخن می‌گوید.

\* \* \*

**توضیح:** متن فوق، در هم‌صدایی با رویکرد نویسنده، از تارنمای «[گفتگوهای زندان](#)» بازنشر شده است.